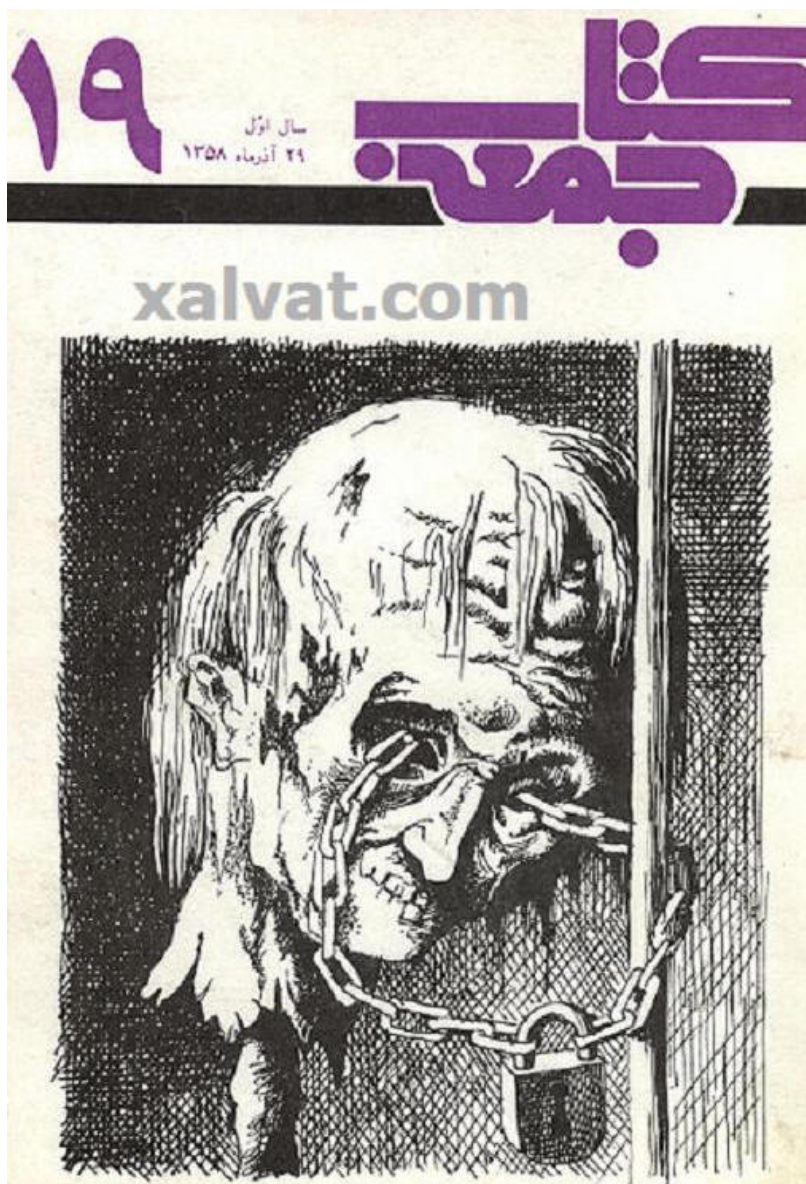




791

فرناندو آرابال : همهء عطرهای عربستان



طرح روی جلده: گورمه‌لن
در شماره دیگر حرف‌هایی درباره او به‌منجمله
مجموعه‌ای از آثارش چاپ خواهد شد.



هفته‌نامه سیاست و هنر

سر دبیر: احمد شاملو

با همکاری شورای نویسندگان

نژتین و تنظیم صفحات: ابراهیم حقیقی

مکاتبات با صندوق پستی ۱۵۰۱۱۳۲ (تهران)

مرکز بخش: تلفن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده به‌هیچ عنوانی قابل
استرداد نیست. شورای دبیران در حکم و
اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراك

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

که قبلاً دریافت می‌شود

خوانستاران اشتراك می‌توانند مبلغ لازم را
از نزدیک‌ترین شعبه هر يك از بانک‌ها به‌حساب
شماره ۴۲۰ بانک سپه (شعبه اتوبانك باشگاه)
واریز کنند و رسید آن را به‌منجمله نشانی خود و با
قیود این که مجله را از چه شماره‌ای می‌خواهند
به‌نشانی پستی «کتاب‌جمعه» بفرستند.

شماره‌های گذشته هفته‌نامه را می‌توانید از
کتابفروشی‌های مطابقی دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ریال

اشترك ویژه

با ارائه کارت تحصیلی ۵ شماره

۳۵۰ ریال

xalvat.com

قابل توجه خوانندگان و همکاران

دست به‌کار تنظیم شماره‌های از

کتاب‌جمعه هستیم، به‌ترتیب:

• ویژه فلسطین

• ویژه کودکان (به‌مناسبت سال جهانی کودک)

• ویژه آفریقا

• ویژه آمریکای لاتین.

چنانچه مطالب و اسناد و بررسی‌ها و

تصادیر چالشی در این زمینه‌ها در اختیار

دارید، ما را به‌هرچه پربارتر کردن این

ویژه‌نامه‌ها یاری کنید! زمان دقیق انتشار هر

يك از این ویژه‌نامه‌ها بعداً اعلام خواهد شد.

برای تکمیل پایگانی کتاب‌جمعه، در
زمینه تصاویر شخصیت‌ها و وقایع جهان
سیاست، و علم و هنر به‌یاری شما نیازمندیم.
چنانچه تصاویری در این زمینه‌ها دارید برای
ما بفرستید.

کتابخانه

سال اول
۲۹ آذرماه ۱۳۵۸

۱۹

خالوات.com

طرح و طرح

- یک طرح از توکا نیستانی ۴
- طرح از سعید درمپخش ۱۱۱

مقالات و مقالات

- آخرین صفحه تلویز ۴
- کردستان و جمهوری مهاباد (۱) ۴
- کربس کوجرا ۹
- تاسید بهمن پور ۹
- دیدگاههای شولوف ۹
- باکستگر ۹
- سلسله ۵۰
- مگر تعداد در قبال زبان ۵۴
- احمد شاهر ۵۴
- مردوی بر قیمت گذاری محصولات ۷۵
- گشتاودری ۷۵
- محسن حسینی کارروتن ۷۵
- اسرائیل، صلح آمریکا و انعطاف تابآوری ۸۰
- مناجیم بگین ۸۰
- حسین الزمانی ۸۰
- علی اسفندیاری ۸۰
- لرماتروانی سرمایه و پیدایش دموکراسی (۳) ۸۷
- گوردن نیورن ۸۷
- آزاد ۸۷
- نگاهی به کودهیزخانه ۹۲
- ظاهر طاهری ۹۲
- هریرت مارکوز، استاد آزادی ۹۲
- میشل بوسکه ۹۲
- ناصر پاکدین ۹۲

- مرگ یزدگرد ۱۲۴
- جمشید چالنگی ۱۲۴
- در اطلاق انتظار اعیانها ۱۲۶
- ناصر پاکدین ۱۲۶
- مراسم تهنای باوان و باران ستاری (۱۷) ۱۳۰
- ایوان باشکوز ۱۳۰
- باجلان لرخی ۱۳۰
- از رد بهرد با شلای ۱۳۴
- کیومرث مشتیزاد ۱۳۴
- شطرنج جوانان ۱۳۴
- ج. آن. واکر ۱۳۸
- جهانگیر افشاری ۱۳۸

قصه

- قصه عطرهای عربستان ۳۱
- فریاد آریایی ۳۱
- ابرج زخمی ۳۱

شعر

- قلب آبی ۲۷
- فاطمه انطهر ۲۷

آزمایشگاه

- ۱۵۶

باخواننده کان

- ۱۵۹

این اثر یکی از چهار نمایشنامه‌ای است که فرناندو آرابال زیر عنوان «سپیده دم سرخ و سیاه یا «تخیل - انقلاب» در سال ۱۹۶۸ نوشته است.

«هفت عطرهای عریضان» و سه اثر دیگر را وی با الهام از دوران زندان خود در اسپانیای فرانکو پهبانه توهین پستامتر ملی و رهبر ملت (سال ۱۹۶۴) و نیز طغیان نسل جوان در فرانسه و از آنجا در همه جهان (سال ۱۹۶۸) نوشته است.

آرابال تاویرسم در حال تضح، تزاویرسمی، ازش غیرمرسمی و کلیسای محافظه‌کار را رسوا می‌کند و از تنفس آزاد انسان، به‌ویژه جوانان و از عشق و آزادی سخن می‌گوید.



مکانی که حادثه در آن اتفاق می‌افتد:
اسپانیای امروز با هر چا که استبداد حکم می‌راند.

xalvat.com

صحنه:

این نمایشنامه را می‌توان در خیابان اجرا کرد، و نیز می‌توان آن را به‌شیوه معمول در يك تماشاخانه نشان داد. بالای سر تماشاگران از سوئی به‌سوی دیگر برده‌ئی آغشته به‌خون کشیده‌اند. درست وسط برده لکه خونی هست که تدریجاً به‌اطراف تُشد می‌کند. زیر لکه خون تماشاگری نشسته است، اما آن چا پشکته‌ئی هست که در تمام مدت نمایش قطره قطره از بالای خون به‌درون آن می‌چکد.

يك ساعتی اونکی به‌دوایر انتهای صحنه تماشا خودنمایی می‌کند. در زیر ساعت همسر مرد محکوم به‌مرگ ایستاده که نوعی کلاه تلقین‌چی‌ها را به‌سر دارد.

فرناندو آرابال

اشخاص:

مائیدا MAIDA، همسر مرد محکوم به مرگ

ایبار YBAR، محکوم به مرگ

کشیش

ژنرال*

پانکدار

xalvat.com

نمایش

جارچی در لباس عصر «گوئیگ» با طبل وارد می‌شود.

جارچی (با لحنی خشک): خشونت استبداد... پس از آن تعداد اعدام‌ها چندین برابر شد.

(جارچی پلافاصله بیرون می‌رود. ساعت آونگی چهارصیح را نشان می‌دهد.)

مائیدا: مادموازل خواهش می‌کنم عجله کنید. شماره مرا بگیرید.
(چند لحظه سکوت)

البته. می‌دانم که همه کارمندان مخابرات به‌من محبت دارند. از همه‌شان معنونم. با وجود این تنها می‌کنم... الان ساعت چهار است. ساعت پنج صبح قرار است شوهرم تیرباران بشود.
(گوشی را می‌گذارد.)

خداوند! چرا چنین مصیبتی باید سرم بیاید؟ همه با جان و دل دنبال کارم‌اند. با همه تماس می‌گیرند. از این تلفن به‌آن تلفن. با وجود این احساس می‌کنم که گمشده‌ام... آخ! گاش می‌نوانسم کنار او باشم.
صدای تلفون‌چی: همین الان اسقف اعظم را به‌تان می‌دهم.
(چند لحظه سکوت) با یکی از همکاران خود حرف می‌زند:

الو! اسپانیا؟ گوشی، خواهش می‌کنم.

مائیدا (حرف او را می‌پزد): شما پدر «بیوسکا

کوئوواد» هستید آقا؟

(تووالکن برپشکه می‌تابد. کشیش که گوشی تلفن را به‌دست دارد دیده می‌شود. مردی است با کلاه خاص اسقف‌ها.)

• این سه نقش را یک هنریشه بازی می‌کند که به‌تناسب نقش با گرم‌های متفاوت ظاهر می‌شود. ۳۲

کشیش (خوش بیان و جرب زبان): حرف بزنید دخترم. از دست من چه خدمتی ساخته است؟ بگوئید انجام بدهم.

مائیدا: رأس ساعت پنج، یعنی يك ساعت دیگر... می‌خواهند شوهر مرا تیرباران کنند خواهش می‌کنم، استدعا می‌کنم پیش رئیس دولت اسپانیا وساطت کنید، شما می‌توانید دل او را به رحم بیاورید. آخر شما کشیش محرم و ازش هستید.

کشیش: دخترم. همه ما که در این ساعت این‌جا هستیم به‌عمر شما فکر می‌کنیم. مطمئن باشید که همه ما برایش دعا خواهیم کرد.

مائیدا: ولی مسأله این است که فرمان عفوش را بپذیرد... که او را نکشند.
کشیش: رحمت الهی چنان بی‌کران است دخترم، که حتی آن‌هائی را هم که مرتکب معاصی کبیره شده‌اند شامل خواهند شد.

مائیدا: آخر شوهر من که...
xalvat.com

کشیش (حرف او را قطع می‌کند): درست است، درست است دخترم. من همه این‌ها را می‌دانم. تصور می‌کنم شما هم شنیده باشید که طی سال‌های جنگ داخلی من در يك سفارتخانه خارجی بودم. از وحشی‌گری‌های آن روزگار کاملاً باخبرم. از جمله قتل و خرق صومعه‌ها، خداوند آن‌ها را هم می‌آمرزد دخترم.

مائیدا: شوهر من جز این که می‌خواسته قدرت دست مردم پاشه هیچ گاهی مرتکب نشده...

(چند لحظه سکوت)

مرا می‌بخشید. در موقعیتی که من الان گرفتارش هستم. حتی يك دقیقه وقت را هم نمی‌توانم حرام کنم. پدر روحانی! شما را به آنچه می‌پرسیده شما را به‌عنوان عزیزترین کس‌تان قسم می‌دهم که عفو شوهرم را از رئیس دولت درخواست کنید. شما دوست او هستید.

کشیش: هنگام دعا به‌یاد شما خواهم بود. خداوند شما را قرین دریای رحمت خود کند.

(کشیش گوشی را می‌گذارد. دست‌ها را به‌گونه‌ای نمایشی در بشکه می‌شوید. دست‌ها را خشک می‌کند. صلیبی برمی‌گیرد و می‌رود. نور روی اوست. سپس تاریکی.)

صدای مائیدا: امکان ندارد او را تیرباران کنند! امکان ندارد! آخ، ایپار! ایپار! سکوت.

xalvat.com



خاطره:
آنگاه نوری غریب.
نورافکن بر مائیدا و ایبار می‌تابد
آفتابی درخشان جای ساعت را می‌گیرد

ایبار: مائیدا! مائیدا!

مائیدا: ایبار! با تو چه قدر خوشبختیم! مدت‌هاست که تعطیلات را کنار تو
نبوده‌ام. روی ران‌هایم ماسه بریز!

xalvat.com

ایبار: مائیدا!

مائیدا: دل نگران توأم. داری می‌دوی به اسپانیا؟ به اسپانیا؟

ایبار: باید با رفقا باشم. باید دیکتاتوری را نابود کنیم. مردم باید دوباره
آزادی‌شان را دست بیاورند.

مائیدا: بمن و بچه‌ها هم فکر کن.

ایبار: شما همیشه توی فکر من حضور دارید.

مائیدا: می‌دانی ایبار؟ روزهایی که تو نیستی هم من بشقابت را می‌گذارم روی
میز. هر روز را به انتظار تو شب می‌کنم و هر شب طرف راست تخت‌خواب
می‌خوابم، چون طرف چپ جای توست، ایبار.

ایبار: گریه نکن، غصه نخور. تو قهرمان منی. جوی آوازخوان من! پجگی من!
ابره‌ای آبی من! روشنایی من! دوست دارم، مائیدا!

مائیدا: من روی زمین زانو می‌زنم و رخت می‌شویم تا از تو پذیرائی کنم.
وقتی تو نیستی دیوارها رنگ جنون خواهند گرفت. و من قلم را در قفسی
خواهم کرد

یکدیگر را در آغوش می‌گیرند.

تلفن زنگ می‌زند.

تاریکی

نور برمی‌گردد. ساعت آونگی چهار و ربع را نشان
می‌دهد.

مائیدا گوشی را برمی‌دارد.

صدای تلفون چی: خانم، يك خبر فوق‌العاده: همین الان خیردار شدیم که
قرار است پاپ و رئیس جمهوری‌های آمریکا و روسیه و فرانسه پشت سر

هم از رئیس دولت برای شوهرتان تقاضای عفو کنند.

مائیدا: چه سعادتی! یعنی آیا ممکن است نجات پیدا کند؟

صدای تلفون چی: مادرید الان روی خط است خانم.

مانیدا: ژنرال! آلاورز د لینه‌را! ... خودتان هستید؟
کنار بشکه، همان هنرپیشه تیلی - منتها اکنون در
اونیفورم یک ژنرال - ظاهر می‌شود. گوشی تلفنی
به دست دارد.
نورافکن.

salvat.com

ژنرال! (با بیانی شمرده و محکم، به گونه نظامیان): سرکار خانم! به عنوان یک
شوالیه اسپانیایی و یک مسیحی مزمن آماده شنیدن اوامر شما هستم. یک زن
اسپانیایی هیچگاه در اسپانیا به دلیل جنایات همسرش مجرم شناخته
نمی‌شود.

مانیدا: اجازه دهید در یک چنین موقعیتی وارد این مطلب نشویم. اما این را
هم بداند که به عنوان یک مرد سیاسی به هیچ وجه نمی‌توانید او را
به خاطر فعالیت‌هایش سرزنش کنید. البته عقاید شما و او با هم تفاوت
دارد. ولی من مطمئنم که او حتی وقتی هم که سعی می‌کند عقاید خودش
را به کرسی بنشاند به عقاید دیگران احترام می‌گذارد.

ژنرال! میهن مقدس است. میهن ما سربازان اسپانیایی در اعماق قلب‌مان
قرار دارد. اجازه بفرمائید خدمت‌تان عرض کنم کسانی که به عنوان داشتن
افکار مترقی به یک پارچگی میهن لطمه می‌زنند، ثقوا و نظم و احترام
به سنت‌های ملی را به مخاطره می‌اندازند و خسارات جبران‌ناپذیری به وطن
می‌زنند.

مانیدا: من می‌گویم جبران‌ناپذیرترین زیان‌ها این است که همسر مرا تیرباران
کنند.

ژنرال! خانم، شما در خارج زندگی می‌کنید. اگر شما یک زن اسپانیایی واقعی
بودید - یعنی ژنی بودید که تنها ترسش این باشد که می‌آدا مقدس‌ترین
چیزها یعنی سنت‌هایش را از دست بدهد... بله، اگر یک زن اسپانیایی
واقعی بودید، مانند زنان قهرمان اسپانیایی باستان نومانس، می‌گفتید:
«چه باک از هزار و هزاران کشته، وقتی نجات وطن به چنین چیزی نیاز
دارد!»

مانیدا: من اسپانیایی هستم و اگر در خارج زندگی می‌کنم تنها به این دلیل
است که در اسپانیا امنیت ندارم.

ژنرال: تنها می‌کنم. سرکار خانم! این که می‌فرمائید کمال بی‌لطفی است. این

۱. Numance را سال ۱۳۳ پیش از میلاد «سی بیون ایلین» تسخیر کرد و درهم کوفت.



دختر بچه‌ئی که زیر چتر يك قارچ عظیم نشسته حامی دارم. تو افق منی،
ومن آرزو داشتم خواب جوان و گرم نو بودم. نزدیک سینه‌ات.
ایبار: این قدر به سفر مادریت من فکر نکن.
مائیدا: باشد ایبار... ولی تو به فکر ما باش. تو صندوق اسباب‌پازی ما هستی.
تو برج سر به فلک کشیده مائی.

ایبار: ملت اسپانیا باید آزادی خودش را دست بیاورد. چکمه‌های ارتش، ملت
را له کرده است. ارتشی که قرن‌هاست به‌طور منظم در تمام جنگ‌ها
شکست می‌خورد حالا دارد انتقامش را از مردم می‌گیرد. سازمان تفنیش
عقاید، امروزه قرن بیستم، هنوز پایرجاست. «هنوز بوی خون می‌آید...»
همه عطرهای عربستان نمی‌تواند آن‌ها را بشوید...
مائیدا: تو می‌دانی چه باید بکنی. تو ریشه‌ئی، تو کوهی. و ما همه، چشم‌پسته،
راه تو را می‌گیریم.

ایبار: تو همائی که من در این دنیا بیش از همه چیز دوست دارم.
یکدیگر را در آغوش می‌گیرند.
تلفن زنگ می‌زند.
تاریکی.

نور برمی‌گردد. ساعت آونگی چهار و نیم و نشان
می‌دهد. مائیدا تلفن را برمی‌دارد.

صدای تلفون‌چی: خانم، خواستم به اطلاع‌تان برسانم از منابع متوق شنیده‌ایم
که پاپ و رزسای جمهور خارجی سرساعت چهار و ربع از رئیس دولت
اسپانیا عفو شوهرتان را خواسته‌اند.

مائیدا: یعنی ممکن است نجات پیدا کند؟
به‌گریه می‌افتد.

صدای تلفون‌چی: وصل‌تان می‌کنم به مدیرکل پاتک‌های اسپانیا.

مائیدا: متون. (پس از چند لحظه سکوت) عالی‌جناب!

نزدیک بشکه همان هنرپیشه‌ی پیشین، در هیأت
بانکدار ظاهر می‌شود. تلفن به‌دست داود.

بانکدار: تمنا دارم خانم، بنده را «عالی‌جناب» خطاب نفرمائید. این عنوان را

* در ترازوی میکث، مجلس اول از پرده پنجم، لیدی میکث با اشاره به دست‌فارش با خرد چنین
می‌گوید:

«از این‌جا هنوز بوی خون می‌آید. تمام عطرهای عربستان این دست‌مرد را نتواند شست...»
میکث اثر ویلیام شکسپیر، ترجمه دکتر عبدالرحیم احمدی - انتشارات نشر اندیشه ۱۳۴۶ شمسی.

سابق بر این برای سرمایه‌دارهای بزرگ به کار می‌پردتد. امروزه ماخللی جلو رفته‌ایم. به‌نوده مردم نزدیک شده‌ایم. با ما هم همان طور حرف می‌زنند که با دیگران. حتی گاهی «نو» هم خطاب‌مان می‌کنند.

مانیدا: شوهر من، همان طور که خودتان شاید بدانید، نا چند دقیقه دیگر... انکدار (سخن او را قطع می‌کند): بله، خبرش را به‌ام داده‌اند. یعنی پنده مطبوعات خارجی را هم مطالعه می‌کنم. مبادا تصور کنید ما مردان اقتصاد اسپانیا نوبی غارها زندگی می‌کنیم و همه درهای زندگی مدرن را به‌روی خودمان بسته‌ایم. باور نفرمائید من مشترک بهترین روزنامه‌های پاریس و لندن و نیویورک.

مانیدا: بله، می‌دانم که روزنامه‌های اسپانیا، همه در این ماجرا سکوت کرده‌اند.

انکدار: قضاوت شتابزده نفرمائید. اگر مطبوعات ما دو این باره قلم‌فرسانی نکرده‌اند به‌دلیل وظیفه اخلاقی‌شان است؛ چالشی نباید کند که باعث جدانی مردم اسپانیا از هم بشود. نباید مردم را به‌کینه‌شویی تحریک و تشویق کرد.



مانید: ببخشید، من نمی‌خواستم این مسأله را پیش بکشم. فقط چون خیر دارم که شما درست صمیمی رئیس دولت هستید و یکی از شخصیت‌های اصلی هستید که کودکانی او علیه جمهوری را از لحاظ مادی تأمین کردید، فکر می‌کنم بتوانید پادرمیانی کنید و عفو هم‌سرم را از ایشان بگیرید. بانکدار: راست است. در واقع من افتخار می‌کنم که دوست این مرد قابل پرستش هستم. کسی که زندگی‌اش را برای خوشبختی اسپانیا فدا کرده. مانید: نه تنها زندگی خودش، بلکه زندگی اسپانیایی‌ها را هم فدا کرده. خودش يك بار گفته بود اگر لازم باشد آماده است نصف مردم کشور را هم به قتل برساند... (متوجه می‌شود که نباید این گونه حرف بزند): آخ! عذر می‌خواهم. قصد نداشتم حرفی بزنم که باعث ناراحتی‌تان بشود. فقط می‌خواستم درباره شوهرم با شما حرف بزنم. در مورد عفو.

بانکدار: نیازی به عذرخواهی نیست. من شخص دموکراتی هستم. فراموش نفرمائید که البته دموکراسی اسپانیا دموکراسی دیگری است، ولی هرچه باشد يك دموکراسی است. تعهد ما تداوم خط لیبرالیسم است. مانید: در واقع امیدوارم که با طرح مسائل سیاسی ناراحت‌تان نکرده باشم.



فقط ازتان تقاضا دارم به‌خاطر عظمت، به‌خاطر انسانیت، کاری انجام بدهید.

پانکدار: خودتان ملاحظه می‌فرمائید سرکار خانم، که با بنده می‌شود حرف زد. این تصویر موهوم را باید از ذهن‌ها پاک کرد که اسپانیا کشوری تحت سلطه استبداد و اورتجاع است. مثلاً شما خودتان شاهدید که يك آدمی مثل من، یعنی يك لیبرال واقعی، کنسرسیوم مهم‌ترین بانک‌های کشور را اداره می‌کند.

مانیدا: به‌همین دلیل هم هست که پادریانی شما در این مورد خیلی مؤثر خواهد بود.

پانکدار: آخ، خانم عزیز... شانس اسپانیای ما، رئیس ماست. مردی که با قدرت و قاطعیت تمام زمام امور میهن را به‌دست گرفته. يك رهبر مستول، همه ما، فقط خدمتگزاران او هستیم. البته کاملاً منطبق با همه آزادی‌هایی که داریم. ولی توجه داشته باشید که در همه حال خدمتگزار او هستیم، شما خیلی فرق دارید، من خوب می‌توانم حدس بزنم که در خارج راجع به‌ما چه می‌شنوید...

xalvat.com

مانیدا: عفو!

پانکدار: تحمل بفرمائید تا برایتان توضیح بدهم، شما می‌گوئید از اسپانیا کار دیگری ساخته نیست جز صدور خدمتکار زن برای همه نوع کار، و کارگر بیکار و خیل روشنفکر، خوب، خانم، کسی این‌ها را مجبور کرده از اسپانیا بروند؟ شما فکر می‌کنید که ما این‌جا پیکاسو و گارالس، را خام‌خام می‌خوریم؟ اگر امروز طبقه تحصیل‌کرده از اسپانیا مهاجرت کرده برای این است که لیاقت اسم زیبای «اسپانیائی» را ندارد، پاور کنید توپسندگان مشهوری که زندگی در خارجه را انتخاب می‌کنند خودشان آن جوهر می‌خواهند. ما در اسپانیا با آغوش باز ازشان استقبال می‌کنیم؛ فقط البته طبیعی است که نباید به‌اصولی که بنای وحدت ملی را می‌سازد حمله کنند، همین طور به‌معتقدات سیاسی رهبر کشور.

مانیدا: همسر من محکوم شده...

پانکدار: و دادگستری اسپانیا هم با استقلال کامل کار می‌کند. بدون آن که زیر نفوذ کلام کسی باشد، البته جز در موارد بسیار بسیار استثنائی فقط

۲. پابلو گزالس Pablo Gual تراژدیه ویولن سول، آهنگساز و رهبر ارکستر اسپانیائی.

به ندای وجدان خود عمل می‌کند.

مائید! شوهر من در يك دادگاه نظامی محاکمه شده است.

پانگدار: به. ولی محاکم نظامی هم مثل محاکم عادی منصف و عادلند، و حتی من عقیده دارم که تا حدودی از دیگر دادگاه‌ها هم منصفانه‌تر عمل می‌کنند، به این دلیل ساده که در این محاکم همه چیز زیر نظارت ارتش است؛ ارتشی که همیشه کشور را نجات داده، و به همین دلیل است که به جای انتخاب وکیل که معمولاً موجودی عوام‌فریب است و از تریبون سوءاستفاده می‌کند تا علیه منافع مملکت داد سخن بدهد، محاکم نظامی افسری را که بهریر وفادار باشد به وکالت و دفاع از متهم منصوب می‌کند، به این ترتیب کسی که از متهم دفاع می‌کند، گرچه - شاید - امکان دارد - فاند آگاهی‌های قضائی باشد، افلا زیان قضات را بهتر می‌فهمد.

مائید! محاکمه شوهر من همدش سه ساعت طول کشید.

پانگدار: یعنی شما ترجیح می‌دادید مثل پاره‌نی کشورهای فاسد محاکمه هفته‌ها طول بکشد؟ و در طول محاکمه همین طور شهود در تالار دادگاه رژه بزنند؟ شوهر شما شانس آورده که برایش چنین محاکمه سربازی ترتیب داده شده، چرا باید مجبورش می‌کردند روزهای متمادی جلو چشم نماشگران، بار خطاهایش را به دوش بکشد؟

مائید! در محاکمه او شاهدهی وجود نداشت.

پانگدار: شوهر شما را ارتشی‌ها محاکمه می‌کردند، شاهد می‌خواستید؟ که چه بشود؟ تصور می‌فرمائید شاهد در رأی دادگاه تأثیری داشت؟ سرباز آسیانیانی فقط به يك چیز فکر می‌کند: خدمت به وطن، و اگر ضروری باشد از طریق فدا کردن جسم و جان.

مائید! دلم می‌خواست شما با رئیس دولت حرف می‌زدید....

پانگدار: آه، به این مرد که برگزیده مشیت الهی است اعتماد کنید. هرگز او کاری نمی‌کند که به اصول مقدس مبهن ما و پرافتخارترین خدمتگزارش یعنی ارتش، خدشه‌ای وارد بیاید.

xalvat.com

مائید! آیا عفو شوهرم را خواهید گرفت؟

پانگدار: خاتم عزیز! هرچه می‌خواهد بشود، بشود، ولی حتم بدانید که هیچ کس نمی‌تواند نام شکست‌ناپذیر ما را از رونق و اعتبار بیندازد. من، خانم، درد شما را درک می‌کنم. شما در وجود من مردی را می‌بینید که آماده است با احترام و محبت در برابر زخم‌های شما که بر اثر اعمال همسران به وجود



آمده سر تعظیم فرود بیاورد. واقعاً مایل نیستم بیش از این شما را از
کوششی که دارید به‌گاو می‌پرید بازدارم. ارادت مرا بپذیرید خانم عزیز.
گوشی را می‌گذارد و دست‌هایش را با تظاهر در پیشه
می‌شوید.

نور روی او متمرکز می‌شود.
دست‌هایش را خشک می‌کند.

سر يك اسب را که هنوز از آن خون می‌چسکد
برمی‌دارد. سر نیزه‌ای را در آن فرو می‌برد و با آن از
صحنه خارج می‌شود.
تاریکی.

نور افکن. مانپدا را روشن می‌کند.
مانپدا به‌زانو افتاده است و می‌گرید. پشانی بر خاک
دارد. نزدیک او ساعت شنی عظیمی قرار داده شده،
پرنده کوچکی دور او می‌چرخد. مانپدا به‌پرنده، نگاه
می‌کند و به‌منظر می‌رسد که آرامش خود را بازیافته
است.

گوشش می‌کند برخود مسلط شود.
برمی‌خیزد. خود را در شنلی سپید و بزرگ که تقریباً
تمامی بدن او را می‌پوشاند، می‌پیچد.
تاریکی.

نور متوجه ساعت آونگی می‌شود. ساعت پنج و ده
دقیقه کم است.

هتر پشمنی که نقش بانگذار و ژنرال و کشیش را
داشت، وارد می‌شود. به‌سوی ساعت آونگی می‌رود. از
تردبانی بالا می‌رود تا به‌ساعت دست باید. عقربه‌ها را
روی چهار و پنج دقیقه کم میزان می‌کند و از تردبان
می‌آید پاتین.

صلیبی را آتش می‌زنند که مثل صلیب «کوکلوس
کلان»ها می‌سوزد. آنگاه سر خود را زیر لبهٔ تگلی و
گشادویزهٔ کناره‌دهندگان اسپانیایی فرو می‌برد.
زنگ تلنن را به‌صدا در می‌آورد.

هتر پشمنه: رئیس دولت را بدهید.

صدای رئیس دولت: بله.

هتر پشمنه: حضرت اشرف؟

صدای رئیس دولت: حرف بزنید.

xalvat.com

هترپیشه: من مطلع شده‌ام که در مورد اعدام امروز، پاپ، رئیس جمهوری آمریکا، همچنین بسیاری از رؤسای دولت‌ها تلفنی از شما تقاضای عفو کرده‌اند.

صدای رئیس دولت: همین طور است.

هترپیشه: آیا به این فکر کرده‌اید که برای نرم شدن قدرت‌های خارجی تاریخ اعدام را عقب بیندازید؟

(سکوت)

xalvat.com

صدای رئیس دولت: خیر.

هترپیشه: پس چه دستوری می‌فرمائید؟

(سکوت طولانی)

صدای رئیس دولت: ساعت پنج صبح، تیربارانش نکنند (سکوت طولانی) ...

بدون درنگ رأس ساعت چهار تیرباران بشود.

هترپیشه: بیوه‌اش جسد او را مطالبه خواهد کرد.

صدای رئیس دولت: جسد را طوری نابود کنند که هیچ نام و نشانی ازش باقی نماند.

گوشی را می‌گذازد.

ناریکی.

صدای رگبار کرکننده گلوله.

نور یرمی گردد و به روی پرده بالای بشکه می‌افتد.

مردی سرخ پوشیده با آغشته به لکه‌های خون میان

پرده دراز افتاده. یک جنازه است. در امتداد پاوچه سر

می‌خورد و در بشکه می‌افتد. جنازه ایبار است.

روی پرده، لکه‌های قراوان خون.

صلیب گر گرفته، در انتهای صحنه همچنان می‌سوزد.

کنار صلیب، هترپیشه، پوشیده در جامه کفاره‌دهنده

گنهکاران «هفته سده» عودسوزی بزرگ را

می‌چرخاند.

تیمرخ همسر محکوم، ایستاده، در سایه دیده می‌شود.

از شغل خود را پشت‌ورو می‌کند و همه سیاهی شغل.

او را در خود فرو می‌کشد.

طنجه‌ی چگرسوز پلندی که ناگهان می‌شکند.

سکوت.

ترجمه ایرج زهری

